

حرفِ آخر

قطع می‌گردد دستی
گر پرده مالکیت از هم درَد .
بریده می‌گردد زبانی
گر نکبت مالکیت افشاء کند ،
و آونگ دار می‌گردد سری
گر در آن قدس مالکیت تقبیح شود .

لیک نه دستی قطع گردد

نه زبانی

نه سری

گر که بنیان مالکیت

، نظام زالو زیستی ،

از بیخ و بُن وارون شود.

تولد تاریخ

تاریخ را قلب اش
بختکِ خونخواریِ خلید،
همزمان اما
در رگ اش خونی جهید .

اسپارتاکوس برده
فریاد درد از حلقوم اش بردمید :
هیئات برادران هیئات
دست از برادرکشی برکشید
تیغ تیز خشم تان همسو کنید
تا بزم مستان خون تان
در کنار بند و زنجیرشان
سر تا به سر ویران کنید.

ژاندارکِ برزگر،
زاهد دختر روستایی
نافرمان به حکم کلیسایی ،
تن اش را کلیسا به هیزم سوخت
چه همدستِ شورش سرباز و دهقان
علیه نظام زور و تجاوز بود.

کاوه آهنگر

دست در دست کار و صنعتگر
درفش عصیان و خروش برداشت
لرزه بر کاخ ضحاکیان خون نوش
انداخت.

کموناردهای وارث خون تاریخ
طرحی نو درانداخت اند
انسان را به میزان نیازش
آوا و مُژده ها دادند.

سوویت های نوپای کار و کوچه
شعله آغاز تاریخ نو برافراشتند
آدرخش زایش انسان رها
بر گوش تا گوش جهان افشانند.

زان پس مشعل به دستان ما دادند
تا به رسم نظم شورایی
جهانی بی مرز و رتبه برسازیم.

اینک ماییم و

جهانی که چرخ دنده هایش

با خون گرم ما مي چرخد
ليک درد و رنج ما هر روز
افزون تراز ديروز مي گردد .

اينک مايبم و

چکش بختک کش بي همتا
در مُشتان چفت ماست .

اينک مايبم و

داس تيز علف زن
در دستان پيکار ماست .

اينک مايبم و

تاريخ راستان ،
ما و سرنوشت انسان
بر مدار مجموع دستان مان .

، آه

ايکاش که خود نيز باور کنيم
ارج و هُرم پيوند دستان مان .